

شاهزاده کوری



اسفند ۱۳۹۶ • بها ۲۲۰۰ تومان



به نام خدا کودک

شماره ۱۴۶ • اسفند ۱۳۹۶

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران

مدیر مسئول و سردبیر: محبوب شهبازی

مدیر اجرایی: زهرا خسروی

طراح گرافیک: میترا چرخیان

ویراستار: زهره خداجوی

امور فنی: یوسف قدیانی

ناظر فنی چاپ: رضا حاجی آبادی

تلفن دفتر تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶

تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴

دور نگار امور مشترکین: ۸۸۸۲۸۴۳۵

آدرس الکترونیکی: koodak@navideshahed.com

صندوق پستی: ۱۵۷۱۵-۱۹۱

ناشر: انتشارات شاهد

تهران خیابان آیت الله طالقانی

خیابان ملک الشعراء بهار شمالی

شماره ۵

تلفن: ۸۸۳۰۸۳۴۸

چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر

تصویر جلد: شیوا ضیایی

● مجله در تلخیص و ویرایش

مطالب رسیده آزاد است

● مطالب رسیده باز گردانده نمی شود

● نقل مطالب مجله با ذکر

ماخذ مجاز است

بهار خام

قشنگی من
شعر

ماشین بادکنکی

جورجوری

از کدام طرف؟

چهارشنبه سوری

زهرا
نازنین

خراش های
رنگی

جدول

بچه های مجله

آشپزی

جعبه مداد رنگی

ماهی من

دکتر خرگوشا

دایره ها

معرفی کتاب



بهار خانم

چند روزی بود که ننه سرما، سرمای شدید خورده بود.
زیر لحاف خوابیده بود. صدای خِسِ خِسِ نفسش را
از زیر لحاف می شنیدم..

همان موقع تکانی خورد و با غصّه گفت: «بهار خانم
تو راهه! چه کنم ننه! باید بروم. امّا حال رفتن ندارم..»
فوری پریدم توی آشپزخانه. تندى برايش آش
پختم. بوى آش تو خانه پیچید.

ننه جان سرش را از زیر لحاف آورد بیرون. کاسه‌ی
آش را که دید، هُلپی سر کشید. من هم رفتم هیزم
بیاورم تا آتش دُرست کنم. وقتی برگشتم بوی عطر گل
یاس توی خانه پیچیده بود. ننه جان رفته بود. بهار خانم
آمده بود. بهار خانم با یک بغل شکوفه‌ی یاس آمده
بود. من هم دويدم تا خبر آمدن بهار خانم را به
خاله گنجشک بدهم.



شعر قشنگِ من



صبح با مادر به مغازه‌ی سبزی فروشی رفتیم. خواستیم از آقای سبزی فروش، سبزی بگیریم. آقای سبزی فروش گفت: «همین حالا برایتان سبزی‌ها را آماده می‌کنم.» من، هم نگاه می‌کردم و هم برای خودم شعر می‌خواندم.

یکدفعه آقای سبزی فروش گفت: «به‌به! چه شعر قشنگی! یک بار دیگر بخوان تا من هم یاد بگیرم.» تازه یادم آمد آقای سبزی فروش شعر من را شنیده است. اما من نمی‌دانم چرا خجالتی شده



فریبرز لرستانی «آشنا»
تصویرگر: کیانا میرزایی

بودم. دلم می‌خواست زودتر از آن‌جا برویم.
وقتی به خانه برگشتیم، مادر بسته‌ی سبزی را باز کرد، تا آن را پاک کند.
من هم با خیال راحت شعر می‌خواندم.
مادرم گفت: «چه کفشدوزک قشنگی توی سبزی است.»
کفشدوزک با آن بال‌های قرمز و خال‌های سیاه، توی سبزی واقعا قشنگ بود.
من با شادی کفشدوزک را توی دستم گرفتم و با نوک انگشت آن را ناز کردم.
بعد یواشکی گفتم: «حالا فهمیدم، آقای سبزی فروش تو را با سبزی فرستاده تا
شعر قشنگ مرا یاد بگیری و برایش بخوانی!»
کفشدوزک، کف دستم را قلقلک داد تا بخندم و از آن‌ها نرنجم.

ماشین بادکنکی



بیا با هم ماشین بادکنکی بسازیم، این ماشین به سادگی حرکت می‌کند و به برق و باتری نیاز ندارد. فقط کافی است بادکنک آن را باد کنی.

چیزهایی که لازم داری:

نی

بادکنک



ماشین اسباب بازی ساده



چسب نواری



این چیزها را داریم:

کارهایی که باید انجام بدهی:

۱ یک طرف نی را درون بادکنک فرو کن و با چسب نواری آن را محکم ببند.



حالا توجه کنید:

الیه جوادى



۲ بادکنک و نی را به کمک
نوار چسب روی ماشین بچسبان.
انتهای نی باید به سمت عقب
ماشین باشد.



این بی نظیره!!!



۳ بادکنک را باد کن و
انتهای نی را با دست بگیر تا
هوای بادکنک خارج نشود.



وای...



۲ ماشین را روی سطح
صاف قرار بده و انتهای نی
را آزاد کن.

چه اتفاقی می افتد؟

جور جورک

تکه‌ی مناسب را سر جایش بگذار.



از کدام طرف؟

این اتوبوس را به مدرسه برسان.



چهارشنبه سوری



پس دارا کو؟

تو اتاقشه. الان می آد.



این هم آش
چهارشنبه سوری

خوب شد خونه مونديم
و بیرون نرفتیم.



چهارشنبه سوری که
نیست، جهنمه!

خیلی ترسناکه!



چهارشنبه سوری
قدیما خیلی
خوب بود...

یادش بخیر اولین بار که
من باباتو دیدم اومده بود
قاشق زنی!

پسرا می رفتن
قاشق زنی!



اونوقتا همه‌ی همسایه‌ها تو کوچه آتیش
درست می کردن و از روش می پریدن!

موقع پریدنم
می خوندن: زردی
من از تو، سرخی تو
از من...

دیگه چیکار
می کردن؟

قاشق زنی
چیة؟







همین الان برین سطل آشغالو بذارین بیرون!

حالا آخر شب می بریم.



بریم بابا من آش می خوام!



چیکارش کنم؟

بنداز تو سطل.

اونجا نه. ممکنه بخوره به آدمی، ماشیننی چیزی..

نه خطر ناکه، تا اون تو خونه ست از آجیل و آش خبری نیست.

آخ جون همه شو خودم می خورم.



ولی قاشق زنی و فالگوش خیلی جالب بوده!

چی؟ قاشق زنی چیه؟



می خواستی زودتر بیای و آتیش نسوزونی تا یاد بگیری.

من نازنین زهر است اسمم
خیلی شما را دوست دارم
وقتی دلم می گیرد انگار
هستید اینجا در کنارم

دیشب شما را خواب دیدیم
دیدیم که غرق نور بودید
مثل ستاره مثل خورشید
بالای بالا، دور بودید

خود را شبیه یک فرشته
در آسمان خواب دیدم
امروز توی دفتر خود
جای شما یک گل کشیدم

زهرای یعنی درخشنده، نورانی

تازین پھرا



خراش‌های رنگی

رنگ آمیزی با مداد شمعی خیلی آسان است. بیا امتحان کنیم!

روی کاغذ را با رنگ‌های مختلف رنگ آمیزی کن. سعی کن از رنگ‌های روشن استفاده کنی.

۱



وقتی تمام صفحه را رنگ آمیزی کردی. یک صفحه‌ی رنگارنگ درست شد؛ با مداد شمعی سیاه، روی همه‌ی رنگ‌ها را بپوشان.

۲





حالا می‌توانی با یک وسیله‌ی
تیز، رنگ سیاه را از روی کاغذ
برداری و یک نقاشی زیبا با
خراش‌های رنگی بکشی.



نقاشی‌های
خودت رو برای
مابفرست

آدرس ما:
تهران خیابان آیت الله طالقانی
خیابان ملک الشعراى بهار
ساختمان شماره ۵ معاونت
فرهنگی



			خ	۱
و			خ	۲

تصویرگر: سمینه خوبی

خ

۳

ش

خ

۴

ن

خ

۵

خ

۶

ر

با توجه به تصاویر جدول را کامل کن.

عرشیا جلائی علیزاده ۱۳ ساله



امیرحسین صمدی ۱۲ ساله



آنیسا مقدم ۸ ساله



روژین صالحی ۸ ساله



وانیا سیدی ۸ ساله



صبحانه ساده

طرح و اجرا: مهدخت چرخیان

سلام بچه‌ها این یه صبحانه ساده و خوشمزه
که خودتون هم می‌تونید درست کنید.
ما خامه و نان تست لازم داریم.
یک طرف نان را کمی می‌بریم حالا یه نون
مستطیلی داریم که روشو با خامه
می‌پوشونیم. بعد چشم و دهن
می‌گذاریم. برای چشم آلبالو یا
زیتون و برای دهن هویج با
گوجه گیلاسی.



شما می‌تونید از هر سبزیجاتی که
دارید برای چشم و دهن استفاده کنید.
مثل خیار، فلفل دلمه، تربچه...

غذاهای آماده برای سلامت ما ضرر دارند.

جعبه مداد رنگی



جعبه مدادرنگی روی میز، از لابه‌لای کاغذ کادوی گل‌گلی به بچه‌های کلاس نگاه کرد. سرو صدایی بین مداد رنگی‌ها به پا بود. همه دوست داشتند زودتر بدانند توی مسابقه نقاشی امروز کی برنده‌ی جایزه می‌شه. یکدفعه جعبه مداد رنگی داد زد: «ساکت بذارید ببینیم خانم معلّم چی می‌گه». خانم معلّم به بچه‌ها گفت: «ورق‌های نقاشی رو بذارید روی میز». بعد هم روی تخته نوشت: «یکی از ماه‌های فصل بهار را بکشید». سارا یک کم هول شده بود. با صدای لرزان پرسید: «اجازه خانم می‌شه فصل زمستونو بکشیم. آخه...». خانم معلّم نگذاشت حرف سارا تمام شود، گفت: «نه عزیزم. همون چیزی که گفتم». بچه‌ها مشغول نقاشی کشیدن شدند. ساعتی گذشت. خانم معلّم با صدای بلند گفت: «وقت تموم شد». بعد همه‌ی نقاشی‌ها را جمع کرد. نازنین از سارا پرسید: «چی شده؟ چرا اخم‌هات تو همه؟» سارا گفت: «من نتونستم نقاشیمو رنگ کنم». نازنین نگاهی به جعبه مداد رنگی خالی روی میز انداخت و پرسید: «پس چرا جعبه مداد رنگیتو نیاوردی؟!». سارا جواب داد: «آخه امروز نوبت داداشی بود که مداد رنگیو با خودش ببره». جعبه مداد رنگی روی میز سارا خیلی خجالت کشید. آخه فقط دوتا مدادرنگی کوچک داشت. یک مداد سیاه و یک مداد سفید.



زهرا خسروی
تصویرگر: سولماز جوشقانی



جعبه‌ی مداد رنگی جایزه، حرف‌های سارا و نازنین را شنید. مداد رنگی‌ها همه آرزو کردند که مال سارا بشوند. خانم معلم پشت میزش نشست. عینکش را از روی چشم برداشت. بالبخند به بچه‌ها نگاه کرد و گفت: «همه نقاشی‌ها قشنگ بود. اما نازنین برنده‌ی جایزه شد. بعد جایزه را به او داد. بچه‌ها همه دست زدند. نازنین جایزه را باز کرد و فریاد زد: «آخ جون یه جعبه مداد رنگی قشنگ.» ولی جعبه مداد رنگی اصلاً خوشحال نبود. نازنین نگاهی به سارا انداخت. سارا دلخور بود. یکدفعه نازنین فکری کرد و یواشکی توی گوش جعبه مداد رنگی چیزی گفت. اخم‌های جعبه مدادرنگی باز شد و خندید. فوری مداد رنگی‌ها را صدا زد و گفت: «زود باشید به دو گروه مساوی تقسیم بشید.» چند تا از مدادرنگی‌ها با رنگ‌های مختلف جدا شدند و با کمک نازنین رفتند توی جعبه مداد رنگی خالی سارا.

نازنین به سارا گفت: «این هم هدیه من به دوست عزیزم.

حالا ما هر دو یه بسته مداد رنگی قشنگ داریم.

بعد هم نازنین و سارا دست‌های هم را گرفتند و بلند خندیدند.

خانم معلم هم از خنده آن‌ها خنده‌اش گرفت.

بچه‌های کلاس همه به خنده‌ی خانم معلم خندیدند.

کلاس پُر شد از صدای قشنگ خنده.



دکتر خرگوشا کو؟



خرگوشه. پاش شکسته
لی لی و لی راه میره

خانوم کلاغه هر روز
دست اونو می گیره

دکتر خرگوشا کو؟
می آد پاشو ببینه؟

تا خرگوشه خوب بشه
بره کلم بچینه!

مريم هاشم پور
تصويرگر: هاجر مرادي

ماهي من

ماهي من دلش مي خواد
ولش كنم تو رودخونه
حيونكي دوست نداره
تو خونه ي ما بمونه

دلش مي خواد پَر بزنه
از توي تنگ ما بره
حق داره چون ماماَن جونس
تو رودخونه منتظره



دایره‌ها

کاردستی با کاغذ رنگی

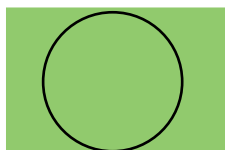
وسایلی که نیاز داری:

● مقوا یا کاغذ رنگی (چند رنگ)

● قیچی

● چسب آبکی

● ماژیک



بامداد روی کاغذ رنگی شکل
یک دایره بکش.

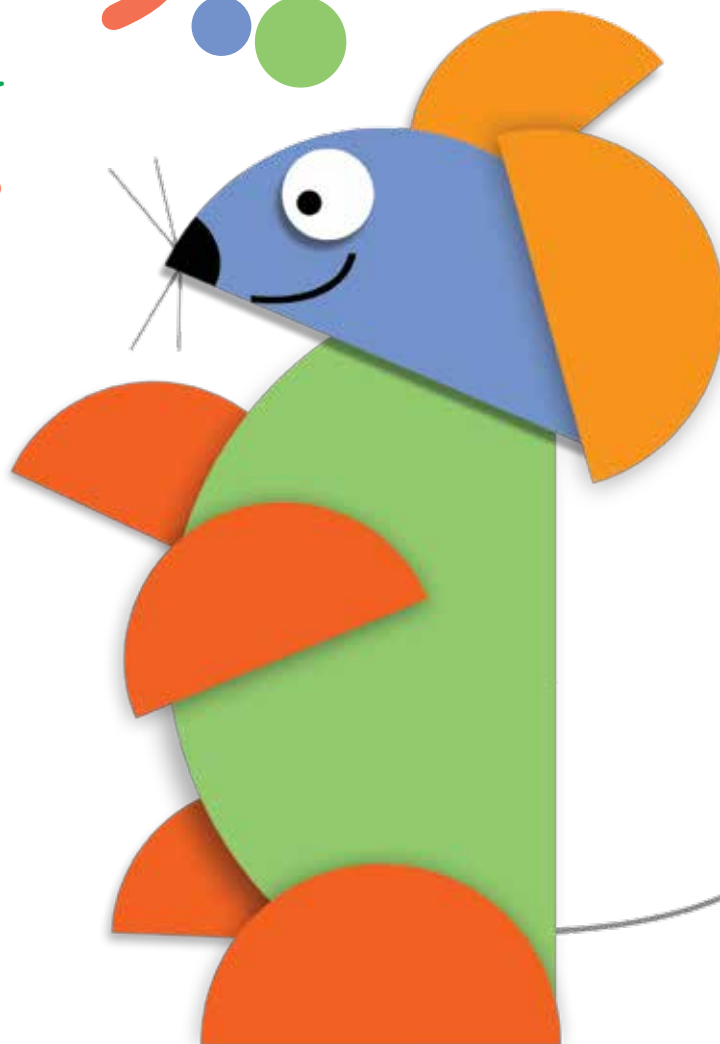


آن را با قیچی دریاور و بعد از
وسط ببر. حالا یک نیم دایره
داری.



به همین ترتیب دایره‌هایی با
رنگ‌ها و اندازه‌های مختلف
درست کن.

حالا تو می‌توانی شکل‌های
مختلفی با آن‌ها درست کنی.





خودم می‌خوانم ۴۲ جلدی

نویسنده: شکوه قاسم‌نیا - عبدالرحمن صفارپور

تصویرگر: سحر حق‌گو

انتشارات افق

تلفن: ۶۶۴۱۳۳۶۷

نوسوادان کلاس اول به تدریج که خواندن را می‌آموزند و با شکل حروف و صداها و کلمه‌ها آشنا می‌شوند می‌توانند کتاب‌های غیردرسی را هم بدون کمک گرفتن از دیگران بخوانند. این کتاب را بخور و بالذت آن را بخوان.



یک تکه آسمان به من بده

نویسنده: مجید راستی

تصویرگر: علی نامور

انتشارات آستان قدس رضوی

تلفن: ۸۸۹۶۰۶۲۰

حامد خواب بود که آسمان از آن بالایک مرتبه سر خورد و افتاد پایین! حامد از خواب پرید به کوچه دوید. آسمان روی زمین افتاده بود درست مثل یک تکه پارچه! و بعد... این کتاب را بخور و اتفاقات آن را بخوان. بین برای آسمان روی زمین چه اتفاقی افتاد.



فرم اشتراک شاهدکودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگ‌ترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید. مبلغ اشتراک شش ماهه ۱۳۲۰۰ تومان و یک ساله ۲۶۴۰۰ تومان است. مبلغ مورد نظر خود را به حساب سیبا شماره ۰۸۵۰۰۴۴۷۳۰۱۰ بانک ملی ایران به نام معاونت فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران واریز کنید. فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله‌ی شاهد کودک ارسال کنید.

نشانی: تهران، خیابان آیت‌الله طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۵ صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

نام: نام خانوادگی: تاریخ تولد: / / ۱۳ شماره عضویت قبلی:

نشانی:

کد پستی: تلفن: همراه: مدت اشتراک: ۶ ماه یک سال

پتہ سوی بہار

